

کتاب العمل بالاسطرلاب المسطح تألیف ایون بطریق .

کتاب جرم الشمس والقمر تألیف ارسطرفس .

کتاب العمل بذات الحلق .

کتاب جداول زیج بطلمیوس المعروف بالقانون المسیر تألیف ثاون اسکندری .

کتاب العمل بالاسطرلاب .

بطوریکه ملاحظه میشود علاوه بر کتابهای فوق که در ریاضیات و زیج و هیئت

تألیف و ترجمه شده کتابهای دیگری در این موضوعات عبری ترجمه شده که ضمن کتابهای فلسفه از آن نام بردیم.

این کتابهای موسیقی از یونانی در دوره نهضت عباسیان عبری ترجمه شده است.

کتاب الموسيقى الکبیر تألیف نبقوماخس جهراسینی .

کتاب موسیقی منتسب باقلیدس

کتاب ریموس و کتاب الايقاع تألیف ارسطکاس .

مقالات موسیقی تألیف فیثاغورس

تألیف مودطس { کتاب الآلات مصوتة موسوم بارغن بوقی
کتاب ارغن زمري

علاوه بر کتابهای ارشمیدس این کتابها در علم مکانیک از یونانی عبری ترجمه

شده است .

تألیف ایرن { کتاب العیل الروحانیة
کتاب شیل الانفال

کتاب استخراج المیاء تألیف پادرو گرگی

کتاب الآلات المصوتة علی ستین میلا تألیف مودطس

بیشتر کتابهایی که در دوره نهضت عباسیان از فارسی عبری

ترجمه شده راجع بتاریخ و شرح حال و اشعار و قسمتی هم

در علوم نجوم است که خاندان نوبخت و علی بن زیاد تسمی

۴ - کتابهایی که

از فارسی ترجمه

شده است

و غیره آنرا ترجمه کرده اند

اما کتابهایی که اکنون موجود است و از فارسی به عربی ترجمه شده از این

قرار است :

- | | |
|---|----------------------------------|
| ۱- کتاب رستم و اسفندیار ترجمه جبلة بن سالم | ۱۱- هزار افسانه مترجم معلوم نیست |
| ۲- کتاب بهرام شوس | ۱۲- شهرزاد و پرویز |
| ۳- خدای نامه | ۱۳- کارنامهك انوشیروان |
| ۴- آمین نامه | ۱۴- دارا و بت طلا |
| ۵- کلبله و دمنه | ۱۵- بهرام و نرسی |
| ۶- خردك | ۱۶- هزار داستان |
| ۷- تاج در سیرت انوشیروان | ۱۷- خرس و روباه |
| ۸- الآداب الکبیر | |
| ۹- الآداب الصغیر | |
| ۱۰- کتاب الیتیمه | |
| ۱۸- کتاب سیرملوک الفرس (غیر از آنکه محمد بن جهم بهر مکی ترجمه کرده است) | |
| ۱۹- ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی | |
| ۲۰- محمد بن بهرام بن مطیاب اصفهانی | |

در اینجا لازم است از يك کتاب مهم دیگری نام ببریم که بعد از قوام تمدن اسلامی بزبان فارسی تنظیم شد و سپس آنرا به عربی ترجمه کردند. این کتاب شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است که بسبک الیادهومر راجع بتاریخ ایران باستان بنام سلطان محمود غزنوی در ۳۸۴ هجری گفته شد و مشتمل بر شصت هزار بیت میباشد و فتح بن علی پنداری اصفهانی آنرا به نثر بنام ملك المعظم عیسی ایوبی در سال ۶۹۷ ترجمه کرده است. و البته غیر از کتابهای مذکور کتابهای تاریخی و ادبی دیگری بخصوص کتابهای مربوط بمذاهب قدیمه از فارسی به عربی ترجمه شده است.

۳- کتابهایی که از هندی
 و تاریخ از زبان هندی (سانسکریت) به عربی ترجمه شده است
 و البته کتب طبی آن زیادتر بوده، گرچه کمتر از آن موضوع
 اطلاعاتی بدست آمده است. در زمان نهضت عباسیان شهر بغداد مرکز آمد و شد بازرگانان
 و جهانگردان و دانشمندان تمام ملل بوده و خاندان برمکی پزشکانی از هند استخدام
 کرده به بغداد آورده بودند. یحیی بن خالد برمکی چندین پزشک هندی را به بغداد
 آورد که مشهورترین آنان اینانند:
 کمکه - بازیگر - قلیرقل - سندباز و غیره .

و از تألیقات اسلامی بعد از عباسی چنین فهمیده میشود که بیشتر موضوعهای ادبی،
 طبی، داروشناسی، و شرح حال و رفتار و کردار بزرگان را از کتابهای هندی اقتباس
 کرده اند. مثلاً پس از مراجعه بقانون ابن سینا یا الملکی رازی و سایر کتابهای طبی
 مهم اسلامی در موقع ذکر اسامی پاره‌ای از بیماریها اشاره شده که نام آنها به هندی
 چنین میگویند: و یا در هند آنها اینطور معالجه میکنند.
 همینقسم پس از مطالعه عقد الفرید ابن عبدربه و باسراج الملوك طرطوشی و سایر
 کتب ادبی معتبر عباراتی از این قبیل بر میخوریم:
 «در کتاب هند چنین و چنان...»

کتابهای پزشکی
 و شاخه‌های آن
 بنا بر مندرجات کتاب طبقات الاطباء در زمان عباسیان عده ای
 پزشکان هندی در بغداد و جاهای دیگر بوده و مشهورترین
 آنان از اینقرارند:

۱- منکه هندی که با اشاره یحیی بن خالد برمکی از هند به بغداد آمد و هرون
 را از بیماری شفاداد و هرون مقرری شایسته ای برای او معین کرد. منکه فارسی نیز
 میدانست و از هندی و فارسی به عربی ترجمه میکرد. وی علاوه بر طب هیئت نیز میدانسته
 است و تألیفات بسیاری دارد. از آن جمله کتاب نمودار در عمر - کتاب اسرار موالیه -
 کتاب قرانات کبیر و صغیر - کتابی در احداث عالم و دور در قران .

منکه از مشاهیر دانشمندان هند بوده و در طبقات الاطباء شرح مفصلی راجع

باوذ کر شده است .

۲ - شاناق که پنج مقاله‌ای دربارهٔ سموم (زهرها) تألیف کرده است . و کتاب مزبور را منکه از هندی بفارسی ترجمه کرده است و شخصی بنام ابوحاتم بلخی با اشاره به عیسی بن خالد برمکی آنرا به عربی ترجمه نمود . سپس عباس بن سعید جوهری غلام مأمون بامر مأمون آنرا مجدداً به عربی ترجمه کرد .

۳ - سنگ‌ها (سنجهل) و باکهر و غیره که تألیفات مهمی در طب و هیئت دارند و تألیفات آنان بامستقیماً از هندی (ویا از هندی بفارسی) به عربی ترجمه شده است . اینک صورت کتابهای پزشکی که در زمان عباسیان به عربی ترجمه شده است

نام کتاب	نام مترجم
۱ - کتاب سرد در پزشکی	منکه
۲ - نام گیاه های هند (اسماء عقاقیر الهند)	« برای اسحاق ابن سلیمان
۳ - استانکر الجامع	ابن دهن
۴ - صفوة النجم	«
۵ - مختصر الهند فی العقاقیر (گیاه شناسی)	معلوم نیست
۶ - علاجات العبالی للهند (مداوای زنان باردار)	«
۷ - رؤساء الهندیه فی علاجات النساء (بیماری زنان و معالجه آن)	«
۸ - السكر للهند	«
۹ - التوهم فی الامراض والعلل	«
۱۰ - رأی الهند فی اجناس الحیاة وسمومها	«
۱۱ - کتاب سیرک الهندی عبدالله بن علی از فارسی به عربی ترجمه کرده است .	
۱۲ - تشخیص بیماریها و طرز معالجه آن با عربی عیسی بن خالد برمکی ترجمه شده است	
۱۳ - کتاب ما اختلف فیہ الروم و الهند فی العار و البارد و قوی الادویه	
(آنچه که روم و هند در بارهٔ گرمی و سردی و نیروی داروها باهم اختلاف دارند)	

وباره ای کتابهای دیگر در شاخه های پزشکی

صالح بن بهله هندی نیز از پزشکان نامی است و در زمان هرون بعراق آمده و شهرت زیادی پیدا کرد و با پزشکان همزمان خویش آمیزش نمود و اگرچه تألیف و ترجمه ای از او ذکر نشده ولی شك نیست که از نظری استفاده علمی شده است

مسلمانان در قسمت هیئت و ریاضیات از دانشمندان و مؤلفات

کتابهای هیئت

هندی بسیار بهره مند شدند و در فصل های گذشته موضوع

و ریاضیات

سند را یاد آور شدیم و نقل و ترجمه این زیج تأثیر مهمی میان

مسلمانان داشت و آنان را پیش از پیش بعلم هیئت آشنا ساخت و بسیاری از دانشمندان اسلام از آن کتاب تقلید کرده و بر مبنای آن کتابهایی تألیف نمودند.

محمد بن ابراهیم فزاری - حبیب بن عبدالله بغدادی - محمد بن موسی خوارزمی

و غیره کتابهای خود را از روی سند هند تألیف نمودند. فزاری مزبور اول ستاره

شناسی است که در اسلام اسطرلاب ساخت و از سند هند استفاده نمود و بطور کلی هر یک

از دانشمندان مسلمان که میخواهند در هیئت تخصص یابند ناچار تألیفات هندی را یا

بزبان سانسکریت مطالعه میکردند و یا ترجمه عربی آنرا میخواندند.

ابوریحان بیرونی متوفی بسال ۴۴۰ پیش از سایر علمای اسلام در علوم و ادبیات

هند مطالعه داشته است، وی ده ها تألیف دارد که پاره ای از آنان ترجمه و یا تصحیح و یا

انتقاد میباشد و بیشتر آن راجع بعلم و ادبیات هندی است و مهمترین آن کتاب مشهور

(الآثار الباقیه عن القرون الخالیه) میباشد. بیرونی پس از گردش در ممالک هند

کتاب مزبور را تألیف نموده است.

بیرونی راجع بتألیفات و نگارش های خود چنین مینویسد:

«در سند کتابی در هیئت باین اسم در ۵۵ برگ نوشتم»

«جوامع الموجود لغواطر الهنود»

زیج از کند را دیدم با کلمات نامفهومی ترجمه شده بود و پاره ای از الفاظ آن بهمین

زبان هندی باقی مانده - من ترجمه مزبور را کمالاً تصحیح کردم.

همینقسم کتابی در مدارین متحدین و متساویین تألیف کردم و آنرا بنام:

خیال الکسوفین عندالهند موسوم ساختم .

این موضوع در تمام زیجهای هندی ذکر شده ولی تا کنون میان دانشمندان اسلام مجهول بوده است .

رساله دیگری در ۳۰ برگ راجع به حساب و شمارش برقم سندی و هندی تألیف نمودم .

رساله دیگری در چگونگی آموزش حساب نزد هندیان تألیف کردم .

تذکره دیگری راجع به موضوع زیر نگاهشتم :

رأی رب در مراتب عدد درست تر از رأی هند در مراتب عدد میباشد .

تذکره ای در باب راسکیات هند و ترجمه ابرهم سدهاوند از راه حساب تألیف نمودم .

مقاله راجع بزمان نزد هندیان نگاهشتم .

مقاله در پاسخ پرسشهای ستاره شناسان هند تألیف کردم .

مقاله راجع بطریقه استخراج عمر ، نزد هندیان تألیف کردم .

رساله کلب باره را ترجمه کردم و آن عبارت از بحث درباره امراضی است که در

مجرای عفونت جاری میشود .

این گفته های بیرونی میرساند که هندیها در هیئت و توابع آن اطلاعات وسیعی

داشتند و دارای عقاید و افکاری در آن موضوعات بوده اند و مسلمانان از معلومات آنان

استفاده بسیاری نموده اند .

کتابهای زیر در ادبیات و تاریخ و منطق و داستان و افسانه

کتابهای ادبی

و موسیقی از هندی به عربی ترجمه شده است .

۱ - کلیله و دمنه ابتداء از هندی بفارسی (نظم و نثر) و سپس به عربی نظم و نثر

ترجمه شد (شرحش گذشت) ابان بن عبدالحمید بن لاحق بن عفیر رقاشی و علی بن داود

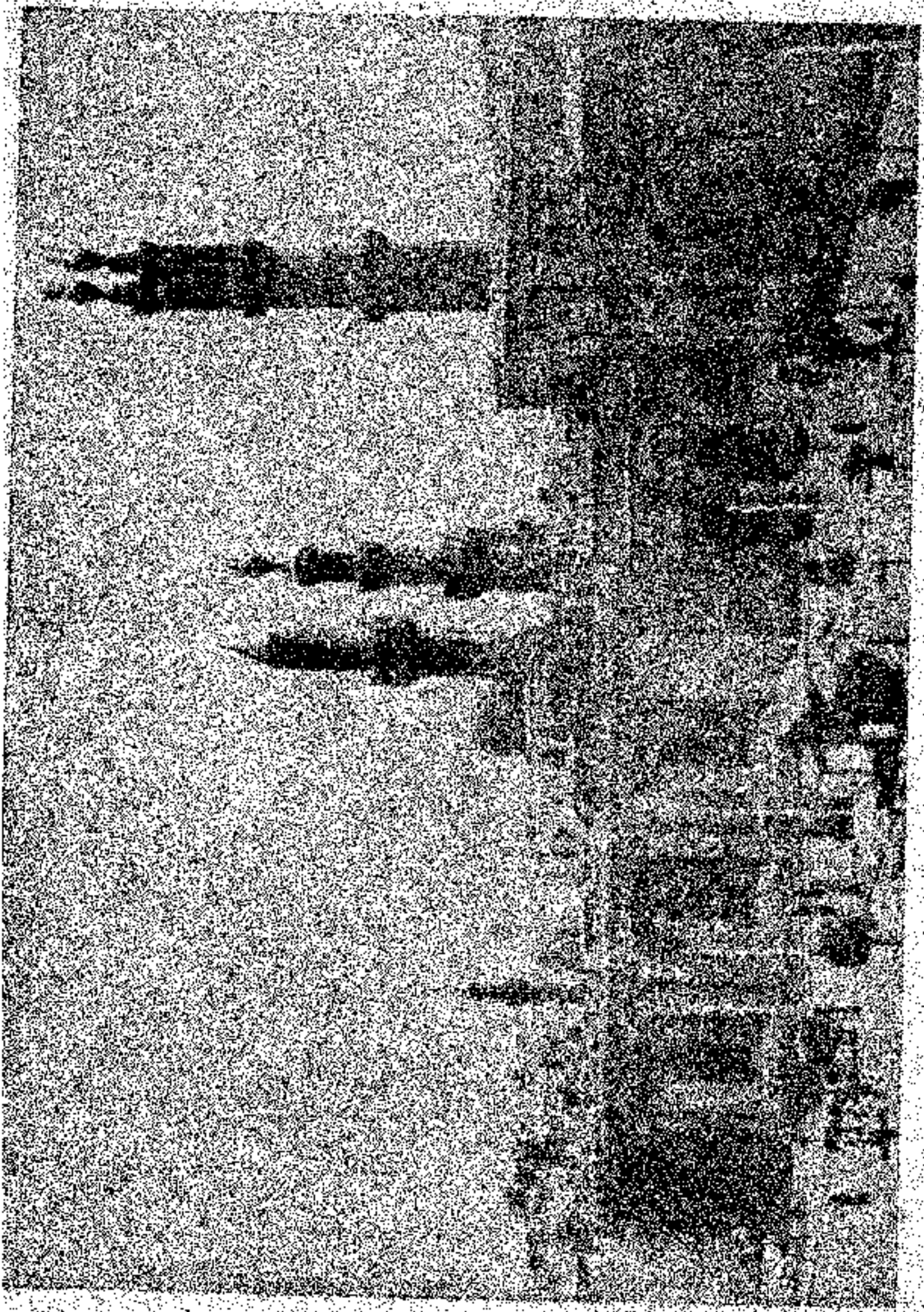
آنرا به عربی ترجمه کردند .

۲ - کتاب سندباد کبیر . ۳ - کتاب سندباد صغیر . ۴ - کتاب الابد . ۵ - کتاب

یوذاسف . ۶ - یوزاسف مفرد . ۷ - کتاب ادبیات هندوچین . ۸ - کتاب هایل در حکمت .

۹ - کتاب هند درباره هبوط آدم . ۱۰ - کتاب طرق . ۱۱ - کتاب دیک هندی در باره

مردوزن. ۱۲ - کتاب حدود منطق هند. ۱۳ - کتاب سادیرم. ۱۴ - کتاب پادشاه
 آدم کش و شناگر هند ۱۵ - کتاب بیدبای در حکمت. ۱۶ - کتاب بیافر یا میوه های



خرد در موسیقی راجع با هنکها و نغمهها .

۴ - کتابهایی که
از زبان نبطی
ترجمه شده است

در فصل های گذشته بسیاری از کتابهای پزشکی و فلسفی را ذکر نمودیم که یا مستقیماً از یونانی به عربی ترجمه شده و یا از سریانی (خواهر زبان نبطی ها یا همان زبان نبطی) به عربی در آمده است و اکنون آنرا تکرار نمیکنیم و آنچه در این فصل مورد بحث است کتابهایی است که مستقیماً از کلدانی و یا نبطی بزبان عربی ترجمه شده و اگر ترجمه نمیشده البته ازین میرفته است و مهمترین آن کتاب فلاح نبطی است که در نوع خود بی نظیر میباشد و احمد بن علی بن مختار نبطی معروف باین وحشیه در سال ۲۹۱ هجری آنرا به عربی ترجمه کرده است و تا چندی پیش مورد استناد و توجه علمای علم کشاورزی بوده و از آنرو بزبانهای غربی نیز ترجمه شده است و اگر مسلمانان آنرا ترجمه نمیکردند آن گنجینه گرانبها از دست میرفت . اتفاقاً ابن وحشیه مترجم عربی کتاب مزبور در مقدمه کتاب باین مطلب اشاره کرده است و همینکه در سال ۳۱۸ هجری آنرا برای علی بن محمد زیات دیگته (املاء) میکرده چنین گفته است :

« پسر جان این را بدان ، من این کتاب را در ضمن کتابهای کسوانیان (کلدانیان یا نبطی ها) یافتم و ترجمه آن به عربی کتاب کشاورزی زمین و اصلاح زراعت و درخت و میوه و دفع آفات از آن میباشد . کسوانیان این کتاب سودمند را پنهان میداشتند و کمتر بکسی نشان میدادند ولی خداوند مرا با زبان آنان آشنا ساخت و این کتاب را توانستم بدست بیاورم و بخوانم ، این کتاب نزد مرد دانشمندی بود و او آنرا از من پنهان میداشت و همینکه من از بودن آن آگاه شدم او را سرزنش کردم و باو گفتم که پنهان داشتن این کتاب سبب میشود که آن فراموش گردد و نام نیک نیاکان تو از میان برود . چه کتابی که پنهان بماند و کسی آنرا نخواند و نداند ، مانند سنگ و کلوخ بی فایده میشود . آن مرد گفته مرا پسندید و گذشته از این کتاب کتابهای دیگری که داشت نزد من آورد و از آن جمله دوانای بابلی راجع با سراد فلک و احکام حوادث نجوم که از کتابهای مهم میباشد و دیگر همین کتاب کشاورزی که همه آنرا ترجمه کردم ... »

وامامایر کتابهاییکه از زبان نبطی به عربی ترجمه شده از اینقرار است :

- ۱ - کتاب طرد الشیاطین معروف باسرار. ۲ - کتاب سحر الکبیر. ۳ - کتاب سحر الصغیر. ۴ - کتاب دوازدهمقیده نبطیها. ۵ - کتاب بت پرستی کلدانیان. ۶ - کتاب اشاره در سحر. ۷ - کتاب اسرار کواکب. ۸ - کتاب فلاحت صغیر. ۹ - کتاب طلسمها. ۱۰ - کتاب زندگی و مرگ در معالجه امراض. ۱۱ - کتاب بتها. ۱۲ - کتاب قوانین. ۱۳ - کتاب طبیعت. ۱۴ - کتاب اسماء.

علاوه بر آن کتابهای دیگری راجع بمذهب و اخبار کلدانیان قدیم نیز از زبان نبطی به عربی ترجمه شده است و غالب کتابهای نبطی را ابن وحشیه ترجمه نموده است.

چنانکه قبلا اشاره شد بسیاری از تعالیم یهود و آداب و رسوم

آنان که در تلمود و سایر کتابهای یهود بوده به عربی نقل شده

است و اگر ترجمه مدون آن امر و زرد دست نیست برای آنست

که یهودیان آنرا شفاهی برای صحابه میگفتند و شاید هم

ترجمه مدون آن بوده و اکنون از بین رفته است و اما ترجمههاییکه اکنون دردست است

۵ - کتابهایی که از

عبری و لاتینی و

نبطی ترجمه شده است



سرباز عرب و سرباز یهود

همان ترجمه اسفار تورا است که برای اولین مرتبه توسط سعید فیومی متوفی بسال ۲۳۰

هجری از عبری به عربی ترجمه شده است. فیومی علاوه بر ترجمه تورا، شرح و تفسیری

نیز بر آن نگاشته است.

در قسمت لاتینی نیز تصور می‌رود ترجمه‌هایی انجام یافته است، چه بزبان لاتینی کتب علمی - فلسفی - تاریخی - قانونی و غیره یافت می‌شده و شاید نام مترجمین یا ترجمه آنان ازین رفته باشد ولی نام یحیی بن بطریق جزء مترجمین دوره عباسی دیده می‌شود که غیر از لاتینی زبان خارجی دیگری نمیدانسته و ظاهراً کتابهایی از لاتین به عربی ترجمه کرده است.

اما در قسمت زبان قبطی میتوان گفت که اگر هم چیزی مستقیماً از قبطی به عربی ترجمه نشده حتماً از کتب قبطی بوسیله زبان یونانی استفاده شده است. چه که مصریان در بسیاری از علوم بخصوص شیمی (کیمیا) تألیفاتی داشته اند و چنانکه ابن ندیم مؤلف فهرست میگوید: علم کیمیا با امر خالد بن یزید از قبطی و یونانی برای اولین بار به عربی ترجمه شد.

خلاصه مطلب آنکه مسلمانان قسمت عمده علوم فلسفی و ریاضی

خلاصه

و هیئت و طب و ادبیات ملل تمدن را بزبان عربی ترجمه و نقل

کردند و از تمام زبانهای مشهور آنروز و بیشتر از یونانی و هندی و فارسی کتابهایی ترجمه کردند و در واقع بهترین معلومات هر ملتی را از آن ملت گرفتند. مثلاً در قسمت فلسفه و طب و هندسه و موسیقی و منطق و هیئت از یونان استفاده نمودند و از ایرانیان تاریخ و موسیقی و ستاره شناسی و ادبیات دیندواندرز و شرح



فورمول شیمیائی از یک کتاب شیمی عربی

حال بزرگان را اقتباس کردند و از هندیان طب (هندی) حساب و نجوم و موسیقی و داستان و گیاه شناسی آموختند و از کلدانیان و نبطی ها کشاورزی و باغبانی و سحر و ستاره شناسی و طلسم فرا گرفتند و شیمی و تشریح از مصریان بآنان رسید و در واقع

عربها علوم آشوریان و بابلیان و مصریان و ایرانیان و هندیان و یونانیان را گرفته و از خود چیزهایی بر آن افزودند و از مجموع آن علوم و صنایع و آداب تمدن اسلام را پدید آوردند.

از ملاحظه ترجمه ها و علوم و ادبیات منقوله مسلمانان چنین میفهمیم که آنان چیزی از کتابهای تاریخی و ادبی و اشعار یونان ترجمه نکرده اند ولی برعکس شاهنامه فارسی و تاریخ سلاطین ایران را ترجمه نموده اند و از ترجمه تاریخ هرودت و ایلیاد و اودیسی هومر و جغرافی سترابون خودداری نموده اند.

اما سبب علاقه مندی خلفای اسلام به فلسفه و طب و هیئت در فصل های پیش گفته شد و در قسمت ترجمه ادبیات و تاریخ از فارسی و هندی و غیره چنین تصور می رود که ایرانیان و کلدانیان و مصریان و هندیان مقیم ممالک اسلامی برای احیای نام نیاکان خویش از پیش خود بترجمه آن موضوع ها مبادرت کرده اند و شاید اگر یونانیها هم میان مسلمانان میزیستند اشعار و تاریخ نیاکان خود را بعربی ترجمه میکردند. ممکن است علت دیگر ترجمه نکردن ایلیاد بعربی آن بوده که در اشعار مزبور نام خدایان و بت های یونان برده شده است. اما این هم دلیل نمیشود چه در شاهنامه فردوسی نیز مطالب بسیاری راجع به بت و غیره هست. معذک مسلمانان شاهنامه را بعربی ترجمه کردند.

نکته قابل توجه آنکه عربها در مدت یک قرن و اندی مطالب و علوم بزرگان خود ترجمه کردند که در میان در مدت چندین قرن از انجام آن عاجز بودند. آری مسلمانان در ایجاد تمدن شکفت آور خود در غالب موارد به همین سرعت پیش رفته اند.

یکی از عوامل مؤثر در سرعت پیشرفت تمدن اسلام و ترقی نیکوکاری خلفا با
و تعالی علوم و ادبیات در نهضت عباسیان این بود که خلفاء در دانشمندان نامسلمان
راه ترجمه و نقل علوم از بندگان هر چیز گران و ارزان دریغ
نداشتند و بدون توجه بملیت و مذهب و نژاد دانشمندان و مترجمین را احترام میکردند
و همه نوع با آنان مساعدت میکردند و از آنرو دانشمندان مسیحی - یهودی - زرتشتی -

صابی- سامری در بارگاه خلفاء گرد میآمدند و خلفا طوری با آنان به مهربانی رفتار میکردند که باید طرز رفتار آنان برای فرمانروایان هر ملت و مذهبی سرمشق آزادی-خواهی و عدالت گستری باشد.

مثلا منصور عباسی تا آن اندازه پزشک مسیحی خود جورجیس بن بختیشوع را محبت میکرد که دستور فرمود نوشابه برای وی آماده سازند در صورتیکه نوشابه در آئین اسلام حرام است، باینقسم که منصور متوجه شد روز بروز رنگ و روی جورجیس پس از آمدن به بغداد زرد و زار میگردد از آن جهت بعاجب خود ربیع گفت: چرا رنگ این مرد زرد شده مبادا او را از نوشیدن شراب که بآن عادت داشته منع میکنی؟ ربیع پاسخ داد که با اجازه ندادیم در اینجاشراب بیاورد.

منصور حاجب را پر خاش کرده گفت:

«همین الآن خودت برو و هر شرابی را که جورجیس میخواهد آماده ساز.»

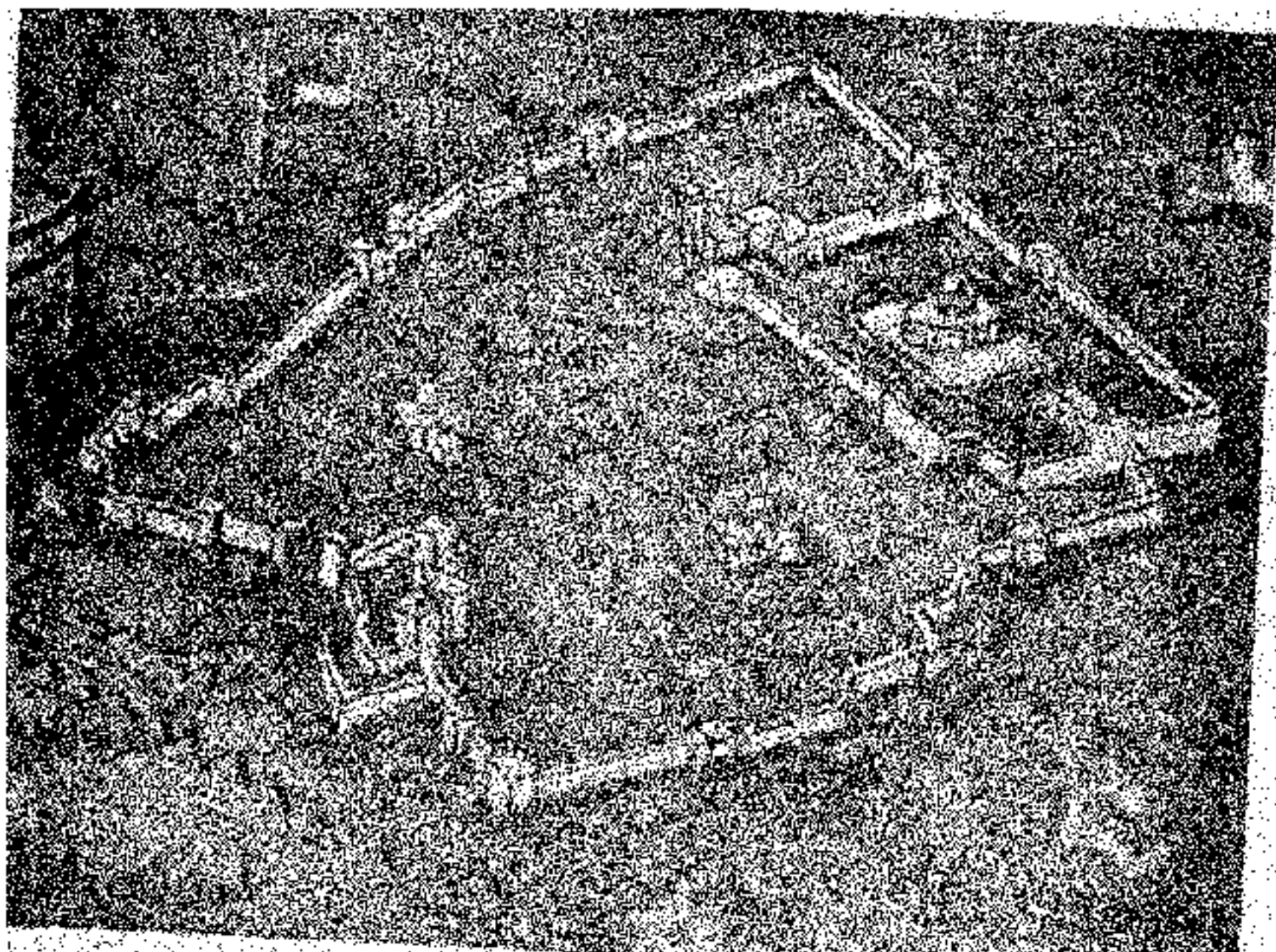
«ربیع از بغداد به قطر بل رفت و مقدار زیادی از بهترین شرابها را با خود آورد.»

منصور نه فقط با جورجیس اینقسم مهربان بود بلکه با همه پزشکان خویش محبت و خصوصیت داشت و موقعیکه در صدد بیعت گرفتن برای پسرش مهدی برآمد با پزشک یهودی خود - فرات بن شحاتا - در آن خصوص مشورت کرد، فرات آنچه بنظرش میرسید آزادانه برای منصور بیان کرد.

مأمون بقدری با جبرئیل بن بختیشوع محبت داشت که موقع ادای فریضه حج در مکه جبرئیل را بسیار دعا کرد و بنی هاشم که آنجا بودند و پیراملامت کرده گفتند: ای مولای ما چگونه در حق این کافر ذمی چنین دعا میکنی؟ مأمون گفت: آری جبرئیل ذمی است ولی تندرستی من بدست اوست و تندرستی من بخیر و صلاح مسلمانان میباشد بنی هاشم که این را شنیدند گفته او را تصدیق کردند، محبت و خوش رفتاری مأمون نسبت بدانشمندان مشهورتر از آنستکه بازگوشود.

پاره ای از خلفاء، اطباء را در کارهای مهم مملکتی و امور خانوادگی خود مداخله میدادند و از آنان مشورت میکردند و چه بسا که اطباء بجای آنان نامه ها را تویع

(امضاء) مینمودند، از آنجمله معتصم سلمویه بن بنان نصرانی را بطبابت شخصی خود برگزید و هر گاه که او در حضور خلیفه بود و نامه برای توفیق میرسید خلیفه نامه را پیش سلمویه می انداخت تا بجای او توفیق کند. ابراهیم بن بنان برادر سلمویه خزانهدار کل ممالک اسلامی بود و مهر او با مهر خود معتصم از حیث ارزش برابر می نمود و کسی مانند سلمویه و برادرش در دستگاه خلیفه (معتصم) مقرب و مورد اعتماد



شهر بیت المقدس

نبودند و هر گاه که عید پاک (فصح) نزدیک میشد سلمویه را اجازه میداد بموطن خود قادسیه برود و در کلیسای قادسیه مراسم عید را اجرا کند و موقع حرکت مشک و عود و جامه باو میداد و چون سلمویه بیمار شد معتصم بعبادت او رفت و بر بالینش گریه کرده گفت: بعد از تو کی طبیب من بشود؟ سلمویه در پاسخ خلیفه یوحنا بن ماسویه را معرفی کرد سلمویه از آن بیماری جان در نبرد، معتصم در روز مرگ وی از شدت اندوه غذا نخورد و خود بخانه سلمویه رفته در تشییع جنازه او حضور یافت و مسیحیان

باشمع و بخور و سایر مراسم مسیحیت جنازه را حرکت دادند، خلیفه در تمام این جریان ناظر بود و باین جریان (مهربانی و همراهی با مسیحیان) مباحثات میکرد. متوکل و مهتدی و دیگران نیز در مهربانی و گرامی داشتن پزشکان (غیر مسلمان) و نیکوئی بآنان مانند هرون و مأمون و منصور بودند و آنان را روی تخت کنار خود می نشاندند و چه بسا که پزشکان نشسته و امیران و وزیران ایستاده بودند. ثابت بن قره طیب معتقد بالله از همان اطباء بود که در حضور خلیفه می نشست و سایر بزرگان حق جلوس نداشتند. پزشکان موقع حرکت مانند وزیران و امیران باتشخص و تجمل رفتار میکردند و غلامان و سواران دنبال خود می انداختند، خلفاء با آنان شوخی و خوش احوالی میکردند و آنان را قبل از هر کس می پذیرفتند و راجع بخوراک و بهداشت خود با آنها مشورت مینمودند. خلیفه بدون اجازه طیب مخصوص خود هیچ دروازی نمیخورد و اگر میخورد طیب بروی خشمناک میشد و خلیفه خواه ناخواه در صدد رضایت طیب برمی آمد.

موقعی متوکل بدون اجازه پزشک خود اسرئیل طیفوری حجامت کرد اسرئیل که این را دانست غضبناک شد، متوکل سه هزار دینار و یک مزرعه ای که سالی پنجاه هزار درهم در آمد داشت با اسرئیل داد تا دوباره با خلیفه سر مهر بیاید. جبرائیل که حال هر روز صبح بعد از آنکه مأمون نماز میخواند پیش از دیگران نزد وی می آمد، چشمانش را می شست و سرمه میکرد.

این خود طبیعی است که هر کسی پزشک خود مهربان می شود و با او انس می گیرد بخصوص در آن زمان که خلفاء مدعیان و دشمنان بسیار داشتند و هیچکس بهتر از طیب (خائن) نمی توانست خلیفه را زهر بدهد و از میان ببرد. خلفاء بیش از همه از پادشاهان روم بیم داشتند که مبادا با اطباء غیر مسلمان سازش کنند و آنان را زهر بدهند، از آنرو هر خلیفه ای سعی داشت که طیب خود را از هر جهت بسی نیاز سازد و چشم و دل او را پر کند غالباً خلفاء پیش از آنکه طیبی را انتخاب کنند او را از هر جهت آزمایش میکردند تا راستی و درستی آنان را بدانند و جان خود را بدست آنها بسپارند.

مثلا موقعی که متوکل در صدد استخدام حنین بن اسحق (از اطبای مشهور آن زمان) بر آمد ابتداء املاکی باو وا گذارد و مبلغی پول نقد بوی داد و او را خلعت پوشاند ، سپس پنهانی او را خواسته گفت از تو میخواهم زهری برای من بیاوری که دشمن خود را بکشم ، حنین گفت من درس آدمکشی نخوانده ام ؛ اگر خلیفه طیب آدمکش میخواهد اجازه بدهد بروم آن درس را بخوانم و بر گردم ؛ خلیفه گفت ؛ آنکار بطول میانجامد باید همین اکنون زهر را آماده سازی . حنین بسختی پاسخ داد که این کار از من ساخته نیست . خلیفه حنین را یکی از قلعه های دوردست فرستاده یکسال حبس کرد ، آنگاه او را احضار نموده جلاد و سفره چرمی خواست تا همانجا سرش را ببرد ، با تمام این سختگیری ها حنین گفته پیشین خود را تکرار میکرد که درس آدمکشی نمیدانم . خلیفه بعد از آن جریانات حنین را پزشک مخصوص خود ساخته بوی گفت ؛ که برای آزمایش وی این سختگیرها را مینموده است .

بهین جهات خلفاء اصرار داشتند که پزشکان نامسلمان در اجرای مراسم دینی خود آزاد باشند و کسی متعرض آنان نگردد ، حتی هم مذہبان آنها را نیز بخاطر آنان محبت میکردند تا آنان نسبت بخلیفه وفادار بمانند . مثلا موقعی که ثابت بن قره صابئی (صبتی) طیب معترض شد صابئیان در پای تخت اسلام دارای همه نفوذ و قدرت شدند و کمتر اتفاق می افتاد که خلیفه طیب نامسلمان خود را وادار بمسلمان شدن کند ، فقط القاهر خلیفه عباسی سنان بن ثابت بن قره مجبور کرد مسلمان بشود سنان ابتداء از پایتخت گریخت ولی بعد بیفداد آمده مسلمان شد .

صابئیان گاه هم برای دلجوئی مسلمانان ماه رمضان روزه می گرفتند ولی همچنان بر دین خود باقی بودند . ابواسحق کاتب ، منشی عزالدوله دیلمی از صابئی هائی بود که برای همایش با مسلمانان رمضان را روزه میگرفت ، ولی همینکه عزالدوله از وی خواست مسلمان شود ابواسحق با شدت هر چه تمامتر آن پیشنهاد را رد کرد و تا آخر عمر بدین خود باقی ماند ، معذک همینکه ابواسحق مرد سید رضی (از بزرگان علمای شیعه و نقیب الاشراف بغداد) قصیده ای بنام قصیده دالیه در مرثیه ابواسحق گفت که

مطلبش چنین است :

ترجمه شعر :

« دیدی چگونه او را روی چوب بردند و شمع انجمن علم و ادب خاموش شد. »
آزادی فکر و عقیده و مماشات با دانشمندان چنان بود که آن مرد بزرگ روحانی
با کمال آزادگی آن دانشمند صابی را مرثیه گفت.

این میرساند که مردم در تعصب و باعدم تعصب از بزرگان خویش پیروی میکنند
و اگر بزرگان و فرمانروایان آزادمش باشند سایرین نیز از آنان تبعیت دارند و عکسش
هم عکس است و بهمین جهت در دوره نهضت عباسی بزرگان و اشراف مانند خود خلفاء
از آزار نامسلمانان احتراز داشتند و با آنان به نیکویی رفتار میکردند ، تا آنجا که
علمای اسلام با کمال فروتنی برای تحصیل علم نزد علمای مسیحی و غیر مسیحی
میشتافتند . چنانکه ابونصر فارابی نزدیکی از مسیحیان حران پاره‌ای علوم می‌آموخت
و مسیحیان هم نزد قه‌های اسلام تورا و انجیل می‌آموختند .

موضوع بذل و بخشش خلفاء باطباء (غیرمسلمان) محتاج شرح و تفصیل نیست
و همینقدر کفایت می‌کند که برای پی بردن بآن موضوع بجلد دوم این کتاب مراجعه
کنند و ثروت هنگفت جبرائیل بن بختیشوع را در نظر بگیرند خلفاء نه تنها خودشان
مقرری و انعام و تیول و خالصه و خلعت باطباء میدادند بلکه سایر بزرگان را نیز وادار
می‌کردند باطباء پول بدهند . مثلاً مأمون دستور داده بود هر کس بمقام مهمی میرسد
و یا شغل بزرگی می‌گیرد ، باید نزد جبرائیل طیب برود و باو احسانی بکند .

مأمون اشعار مزاح آمیزی با جبرائیل داشته که برای نمونه یکی از آن ذیلا

نقل میشود.

ترجمه شعر :

« ای جبریل عزیز آیا در علم طب تودارویی برای عاشق یافت میشود ؟ »

« آیا میتوانی درد عشق را معالجه کنی ؟ يك آهوی خوش خال »

« و خط بدون گناه مرا اسیر کرده و عقلم را ربوده است . »

آری در پرتو چنین عدالت خواهی و آزادی طلبی علم و ادب ترقی میکند و اگر

غیر از این باشد البته دانش و فرهنگ از میان مردم رخت برمی بندد .

تنها خلفای عباسی (در دوره نهضت) دارای این روش پسندیده نبودند بلکه هر دولت اسلامی که هواخواه علم و ادب بود طبعاً آزادی فکر و عقیده را ترویج میکرد . پزشکان درباری خلفای فاطمی مصر نیز غالباً یهودی و مسیحی و سامری بودند و از تمام مزایای بزرگان قوم بهره‌مند میشدند ، منصب های عالی می گرفتند ، حقوق های گزاف دریافت میداشتند ، در امور مهم مملکتی مورد مشورت بودند ، خلفاء بآنان القاب عالی (سلطان الحکماء ، امین الدوله ، معتمد الملك) میدادند و عنوان آن را با عنوان وزیران و امیران برابر میداشتند .

موقعی منصور بن مقرر طبیب مسیحی العزیز خلیفه فاطمی بیمار شد ، خلیفه از بیماری وی نگران گشت و پس از چندی که بهبود یافت خلیفه بخط خود این نامه را بوی نگاشت .
ترجمه نامه :

« بنام خدای مهربان ، درود فراوان بر پزشک گرامی ما خداوند اوران نگاهدارد »
« و نعمت را بر او تمام کند . مرده سلامتت شما بما رسید . بخدای بزرگ سوگند از »
« بیماری شما ، تندرستی ما از دست رفته بود ، از خدا میخواهیم خداوند تندرستی »
« بیشتری بشما بدهد و لغزش هارا جبران نماید و زندگانی خوش و آسوده بشما ارزانی »
« دارد . بحول و قوه الهی . »

خلفای اموی اندلس نیز مانند عباسیان و فاطمان همین نوع رفتار میکردند . بخصوص در ایام الحکم که مثل مأمون دوستدار علم و ادب بود و شرح آنرا خواهیم گفت ولی باید دانست که این وضع بمقتضیات زمان و مقتضیات روحیه و اخلاق خلفاء و دانشمندان تغییر و تبدیل میگردد است .

بمحض اینکه علوم بیگانه (دخیل) بعربی ترجمه شد کلیه
انشار علوم بیگانه
مسلمانان به تحصیل و مطالعه آن علوم مشغول شدند ، در ابتداء
در مماثلت اسلامی
مطالعات آنان بر اساس شرح و تعلیق و تلخیص (خلاصه
کردن) بود و همینکه تمدن آنان نضج گرفت و علوم و آداب توسعه و انتشار یافت ،
مسلمانان مشغول تألیف کتب علمی شدند و پس از دو قرن که فقط به نقل و ترجمه

اشتغال داشتند کم کم در صدد تحقیق بر آمدند و بجای اینکه معلومات دیگران را در حافظه خود بسپارند از روی تتبع و قیاس معلوماتی بر معلومات سابقین افزودند و به تحلیل و ترکیب قضایا پرداختند.

بغداد در دوره نهضت عباسی بخصوص در زمان عباسیان قبله اهل علم و مرکز دانشمندان و منبع علم و فضل شد تا آنکه معتصم ترکان را بخدمت خود برگزید و بد رفتاری ترکان مردم را رنجانید و موجب تنفر عموم گشت ولی چون مأمون مانند برادرش از مذهب معتزله پیروی داشت و با شیعیان خوش رفتاری میکرد آزادی فکر و عقیده هم چنان باقی ماند. و ائمه نیز مانند مأمون علماء را گرامی میداشت و انجمن‌هایی از فقهاء و فلسفه ترتیب میداد و خود در آن انجمن‌ها شرکت میکرد و سخنان آنانرا گوش میداد.

پس از مرگ و ائمه (۲۳۳ هجری) برادرش جعفر متوکل خلیفه شد وی از شیعیان و معتزله متنفر بود تا آنجا که دستور داد مرقد (حضرت سیدالشهداء علیه السلام) حسین بن علی و خانه‌های اطراف آنرا خراب کنند و مردم را از زیارت کربلا منع کرد دشمنان علی (ع) را نزد خود مقرب ساخت و آن (بزرگوار) را استهزاء مینمود و برخلاف افکار مأمون و معتصم و و ائمه از مناظره و مجادله جلوگیری مینمود و انتشار عقیده معتزله (در باب مخلوق بودن قرآن و غیره) بسختی ممانعت کرد و مردم را از آزادی فکر و عقیده باز داشته به پیروی از فقهاء مجبور ساخت و هر کس تخلف میورزید بشدت مجازات میدید و حدیث گویان را بذکر اخبار و احادیث تشویق و ترغیب نمود از آنرو فلسفه و علم و کلام که در زمان مأمون به منتهای ترقی رسیده بود در دوره متوکل رو به تنزل گزارد. چه متوکل با کلیه علوم بیگانه بخصوص فلسفه مخالفت میورزید و از روزی که بخلافت رسید تا آخرین نفس در آزار و شکنجه فیلسوفان و طرفداران رأی و قیاس و منطق کوشش داشت.

چه بسیاری از دانشمندان که بدست او هلاک شدند و آنان که زنده ماندند خوار و بیچاره شدند، همینقسم یهود و نصاری و اهل ذمه از متوکل یکی اینکسوی بر بختیشوع طیب خشمناک شده اموالش را مصاده کرد و خودش را به بحرین تبعید

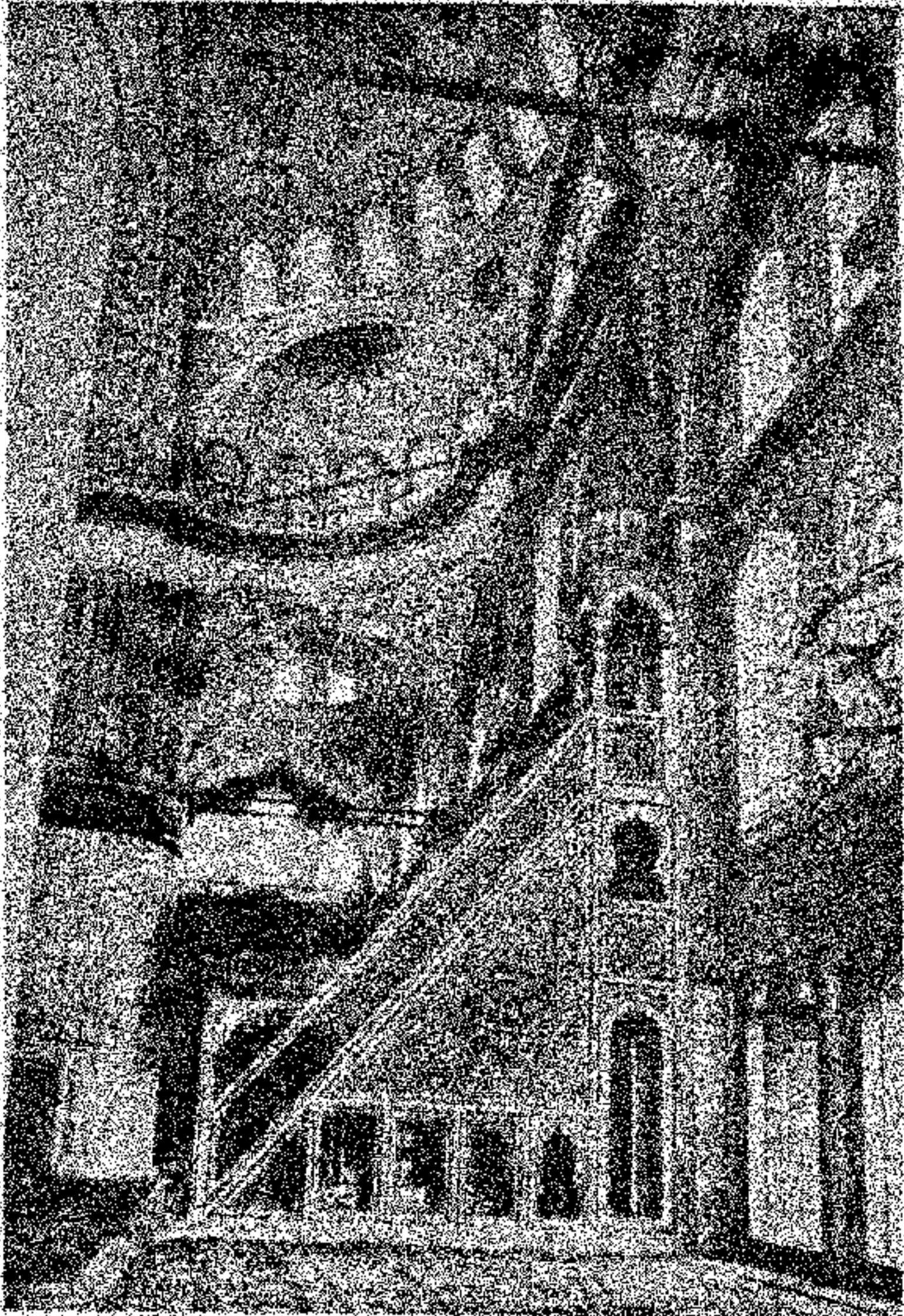
نمود و ابویوسف یعقوب معروف بابن سکیت را کشت و بر عمر بن مصرح را جمعی (از دانشمندان و نویسندگان نامی) غضب کرده دارای او را ضبط کرد و دستور داد روزی چند بار او را پس گردنی بزنند تا آنجا که شماره این پس گردنی ها بشش هزار رسید.

سرانجام پسر متوکل با بزرگان همدست گشته و برادر سال ۲۴۷ کشت و کم کم دستگاه خلافت رو به پریشانی گزارد ترکان بیش از پیش بر کارها مسلط شدند و از آن پس یعنی قرن چهارم هجری با نظری دانشمند مشهوری از بغداد بر نخواست برعکس فیلسوفان و پزشکان و ستاره شناسان و مهندسان و فقیهان و علمای منطق و لغت و غیره از سایر نقاط اسلامی (غیر از بغداد) پدید آمدند.

موقع ظهور اسلام شهر اسکندریه مرکز طب و فلسفه و علوم طبیعی بود و در زمان عمر بن عبدالعزیز در آخر قرن اول هجرت بانطاکیه منتقل شد و اما علوم اسلامی ابتداء در شهر مدینه مرکزیت داشت سپس به بصره و از آنجا بکوفه انتقال یافت و پس از بنای بغداد علوم اسلامی از کوفه به بغداد آمد و علوم بیگانه نیز در آن شهر به علوم اسلامی ضمیمه شد و پای تخت عباسی سرآمد شهرهای عالم اسلام و مرکز مهم علوم اسلامی و علوم بیگانه گردید. یعنی علم و ادب و فلسفه و طب و منقول و معقول در آنجا جمع شد و چون در ایام متوکل دستگاه خلافت رو بانعطاط گذارد در سایر ممالک اسلامی دولت های تازه ای ایجاد شد و مطابق قانون طبیعی ارتقاء شاخه های چندی از حکومت های اسلامی بوجود آمد و دانشمندان بنقاط مختلف آن ممالک پراکنده گشتند و علم و ادب مراکز بسیاری پیدا کرد که گاه بگاه یکی از آن مراکزها بردیگری برتری مییافت و در واقع انتقال علوم و آداب از بغداد، ابتداء بعراق عجم سپس خراسان و ماوراء النهر (آنطرف رود جیحون) از طرف مشرق بقاهره و اندلس از طرف مغرب انجام پذیرفت.

ولی اندلس از حیث شعر و ادبیات پیشتر و بیشتر از سایر ممالک مرکزیت یافت زیرا تمام میراث ادبی شرق با آنجا رفت و در زمان حکومت مروانیان شهر قرطبه قبه الاسلام و محفل علماء گشت و شاعران و سخنگویان برای

مناظره و مناظره در میان آوزدک و البته در این قسمت در همینطور در قسمت علوم



بنا - استانبول : داخل مسجد سلطان احمد

بیگانه شهر قرطبه مدیون بغداد میباشد .

مثلاً موسیقی توسط دو هنرپیشه بنام زرقون و علون در زمان حکم بن هشام از بغداد بقرطبه انتقال یافت و فلسفه در زمان خلافت مأمون معاصر عبدالرحمن اوسط فرمانروای اموی اسپانی باندلس آمد و در روزگار حکم بن ناصر پیشرفت کامل نمود و طیبی بغدادی بنام اسحق بن عمران در اوایل قرن سوم هجری از بغداد باندلس رفت و علم طب را در آنجا ترویج کرد. اطباء و سایر دانشمندان اندلس برای تکمیل تحصیلات خویش از اندلس ببغداد می آمدند، حتی قهسای یهود (اندلس) برای فرا گرفتن فقه اسرائیل از اندلس ببغداد می آمدند و سایر ممالک اسلامی نیز مانند اندلس از حیث تکمیل علوم ببغداد توجه داشتند .

خلاصه کلام اینکه خلفای عباسی در دوره نهضت تخم علم و ادب را در بغداد افشاندند و میوه و محصول آن بتدریج در خراسان وری و آذربایجان و ماوراءالنهر و مصر و شام و اندلس و غیره بدست آمد و در عین حال بغداد که مرکز خلافت و ثروت اسلامی بود بقوه استمرار تا مدتی مثل سابق مرکز دانشمندان ماند و گذشته از پزشکان مسیحی که در خدمت خلفاء بترجمه و طبابت مشغول بودند عده ای از دانشمندان مسلمان نیز از بغداد برخاستند ولی بطور کلی دانشمندان عالیقدر مقیم بغداد بیشتر مسیحیان بودند که از عراق و سایر نقاط برای استخدام در دستگاه خلفاء ببغداد می آمدند و دانشمندان مسلمان غالباً در خارج بغداد ظهور کردند، بخصوص موقعی که مملکت های کوچک اسلامی پدید آمد و فرمانروایان آن ممالک بتقلید خلفاء در ترویج علم و ادب کوشش نمودند و دانشمندان را بمرکز فرمانروایی خود (قاهره - غزنین - دمشق - نیشابور - استخر و غیره) دعوت کردند. نتیجه این شد که رازی از ری، ابن سینا از بخارا (ترکستان)، بیرونی از بیرون (سند)، ابن جلیجل (گیاه شناس)، ابن باجه فیلسوف، ابن زهر پزشک و خاندان وی و ابن رشد فیلسوف و ابن رومیه گیاه شناس از اندلس برخاستند .

در مصر بیشتر پزشکان یهودی و نصرانی و سامری بودند و در عین حال این دانشمندان بزرگ نیز از مصر برخاستند :

ابن هیثم فیلسوف و طبیعی دان ، علی بن رضوان طیب مشهور ، شیخ السدید رئیس الاطباء ، رشیدالدین ابو حلیقه طیب و فیلسوف ، ضیاءالدین بیطار گیاه شناس نامی از شام ، فارابی فیلسوف ، ابو مجد بن ابوالحکم ، شهابالدین سهروردی و موفقالدین بغداد (جهانگرد بزرگ) و بسیاری از دانشمندان (فیلسوف و طیب و غیره) که در خدمت خلفای بغداد میزیستند اصلاً اهل شام بودند .

در قسمت علوم اسلامی نیز همین جریان موجود بود. یعنی در عین حال که دانشمندان بزرگی (در قسمت علوم اسلامی) در بغداد بودند فقیهان و شاعران و محدثین مهمی از سایر شهرهای اسلامی ظهور کردند که عنوان آنان از موطنشان خبر میدهد مانند:

بخاری - شیرازی - نیشابوری - سیستانی - فرغانی - بلخی - خوارزمی - فیروزآبادی - حموی - دمشقی - فیومی - سیوطی - قرطبی - اشیلی و غیره .

خلفاء و امراء و علم

خلفاء و امراء خود
بتحصيل علم مشغول
می شدند

در کشوری که خلیفه و پادشاه و امیر و وزیر خود طالب علم باشد
بتحصيل علم مشغول گردد، طبعاً علم و فرهنگ پیشرفت میکند
و دانشمندان سعادت مند میشوند. تحصیل علم برای خلفاء شرط
حتمی خلافت بود زیرا مطابق مقررات مذهب اسلام خلیفه باید

احکام فقهی اسلامی را بخوبی بداند و بهمین جهت خلفاء علم فقه تحصیل میکردند
و نزد فقهاء درس میخواندند و برای تبحر در علم فقه خواه ناخواه صرف و نحو و لغت
و تاریخ را نیز فرا میگرفتند و چنانکه میدانیم هر علمی بعلم دیگر ارتباط دارد و طبعاً
خلیفه ای که باید فقیه باشد ادیب و تاریخ دان هم میشود. همین که مرکز خلافت ببغداد
انتقال یافت خلفای اسلام بواسطه آمیزش با ایرانیان و سریانیان بعلوم طبیعی و فلسفه
و ستاره شناسی آشنا گشتند و با اشتیاق زیاد در پی تحصیل آن علوم برآمدند و البته با
آموختن آن علوم فکرشان باز شد و در نتیجه خلفائی پدید آمد که علاوه بر احراز
مقام عالی ادبی در علوم طبیعی نیز مقام مهمی احراز کردند.

مأمون اعلم خلفای بنی عباس بود. چه از علوم شرعی و فلسفی و نجوم و منطق اطلاع
کامل داشت حکم بن نصر اموی فرمانروای اندلس (۳۶۶ هجری درگذشت) از این حیث
مانند مأمون بود. همینقسم، حاکم فاطمی (۴۱۱ هجری درگذشت) خلیفه دانشمندی بود،
حکم بن نصر علاوه بر اینکه فرمانروای دانشمندی بود، بجمع آوری کتاب علاقه زیادی
داشت و برای خرید کتاب پول فراوانی خرج میکرد، حاکم بامر الله فاطمی بعلم نجوم
علاقه مند بود و چنانکه خواهیم گفت در قاهره کتابخانه و زیجی ایجاد کرد، همین قسم
عبدالرحمن اوسط فرمانروای اندلس (۲۳۸ هجری درگذشت) که تقریباً هم عصر با مأمون

میشد، بتقلید مأمون نسبت به علوم فلسفی اظهار علاقه میکرد .
 در زمان امیر (عبدالرحمن) برای اولین مرتبه کتابهای فلسفی باندلس آمد
 و عبدالرحمن آن علم را ترویج کرد . پیش از مأمون و عبدالرحمن هیچیک از خلفای
 اسلامی فلسفه نمیدانستند و اگر هم میدانستند جرئت بتظاهر فلسفه نداشتند ولی از
 علم نجوم مطلع بودند ، چنانکه رشید و منصور هر دو علم نجوم را میدانستند . اما
 پس از نهضت عباسی عدهای از خلفاء بتحصیل علوم طبیعی و فلسفه تظاهر میکردند .
 خلفاء از شعر و ادبیات بهره کامل داشتند و در فصل مربوط بشعر ، خلفای شعر
 دوست و شعر گو را معرفی کردیم ، اما در قسمت ادبیات سفاح از مناظره ادبی خوشش
 میآمد و برای شنیدن افتخارات عرب (نزار و یمن) مجالس ادبی تشکیل میداد ، منصور
 در ادبیات کتابی تألیف کرده است ، هادی ادباء و سخنوران را گرد میآورد تا برای او
 سخن بگویند و قصه بخوانند ، ابن معتر نخستین کسی است که در علم بدیع کتاب تألیف
 کرده است ، ابراهیم بن مهدی از نویسندگان و گویندگان معتبر محسوب میشود همین
 قسم عدهای از فرمانروایان آل حمدان و آل بویه و آل عباد (اندلس) اشخاص ادیب
 سخنوری بوده اند .

این فرمانروایان (خلفاء و امراء) دانشمندان را بوزارت و کارهای مهم میگماشتند .
 از آنجمله یحیی بن خالد برمکی وزیر هرون ، یعقوب بن کلس وزیر العزیز بالله
 فاطمی (مصر) . از وزیران دانشمند میباشند و بیشتر وزیران دوره عباسیان مردم با
 اطلاع با معلوماتی بوده اند .

در دولت های استبدادی (و گاه هم در غیر استبدادی) مردم از رویه پادشاه
 و بزرگان سرمشق میگیرند و اگر در کشوری فرمانروا خود دانشمند و دانش دوست
 باشد طبعاً مردم آن کشور از پادشاه و فرمانروای خویش سرمشق میگیرند .

اساعة بن معقل میگوید :

چون سفاح از خطبه های فصیح و نامه های بلیغ خوشش میآمد ، خطیبان و منشیان
 را معزز میداشت و بآنان پول میداد ، من برای تقرب بدستگاه وی هزار خطبه و هزار
 نامه حفظ کردم و از آن راه بخلیفه نزدیک شدم ، پس از سفاح منصور آمد ، وی

داستانها و اخبار عرب را میپسندیدند، من بخاطر اوقصه و تاریخ مطالعه کردم و پیش منصور مقرب گشتم. موسی هادی بشهر توجه داشت. من بسیاری از اشعار نادرد و داستانهای منظوم را حفظ کردم؛ حقیقت آنست که بهترین وسیله برای ترویج علم و ادب همان آرزوی تقرب بدستگاه بزرگان و بدست آوردن ثروت میباشد که آنهم بواسطه علاقه مندی بزرگان بعلم و ادب حاصل میشود.

آنچه که اسامه گفته واقعا در هر دوره ای همانطور بوده

و خواهد بود. اگر مأمون خودش دانشمند نبود بترجمه کتاب

های علمی اقدام نمیکرد و دانشمندان را گرامی میداشت

تألیف کتاب برای

خلفاء و امراء

تا آنجا که قسمتی از اوقات خود را صرف مناظره ادبی بکند. مأمون که خلیفه دانش

پروری بود بمنظور ترویج دانش برای فراء (از علمای بزرگ علم نحو) خانه مناسبی

ساخته پول زیادی بوی داد و فرمودش که در علم نحو کتاب تألیف کند و در نتیجه این

اقدامات علوم طبیعی و غیر طبیعی در زمان مأمون پیشرفت کرد. پس از مأمون نیز

غالب امراء و خلفاء و پادشاهان و وزیران مسلمان که دانشمند و دانش پرور بودند

دانشمندان را جمع میکردند و بآنان پول و جایزه میدادند تا بهترین کتابها را تألیف

کنند. مثلاً محمد بن اسحاق (راویه نامی) در حیره کتاب المغازی را برای منصور نگاشت

و ابن بکار کتاب اخبار معروف بالموفقیات را برای الموفق بالله تألیف کرد و رازی کتاب

منصوری را با اسم منصور بن اسحاق جمع آوری نمود و همینکه عضدالدوله دیلمی فرمانروای

دارالسلام گشت دانشمندان از اطراف بخدمت او آمدند و کتاب التاجی (در تاریخ دیلم)

کتاب الحججه (در قرائت) و کتاب الايضاح (در نحو) و کتاب الملکی (در طب) را برای وی

تألیف کردند. سعید بن هبة الله از پزشکان مشهور، کتاب (المغنی) را در علم طب برای المقتدی

بامر الله تألیف کرد، پاره ای از دانشمندان بنام وزیران و امیران کتاب مینوشتند.

مثلاً حریری مقامات خود را بنام انوشیروان وزیر المسترشد نوشت و جبرائیل

بن عبدالله بن بختیشوع کتاب الکافی را بیاس محبت های صاحب بن عباد نگاشت. بسیاری

از مؤلفین برای پول و مقام و انعام و خلعت بنام امیران و وزیران و بزرگان کتاب

مینوشتند و غالباً جایزه های مهم میگرفتند. مثلاً منصور اندلسی برای کتاب الفصوص